

# تند باد حوادث و تفحصی در آینده ایران

گفتگوی ره آورد  
با دکتر شاهین فاطمی

پیرامون

جنبش سبز ایران و بحران های سیاسی و اقتصادی پیش رو

ماندانا زندیان



ماندانا زندیان

س- خیزش جامعه شهروندی مردم ایران در عمر چهارده ماهه خود با چالش های سنگینی روبه رو شده که طبیعتاً بر شیوه ارائه ساختار بیرونی آن اثر گذاشته است. هر اندازه سرکوبگری و خشونت حکومت اسلامی به سرنوشت دیگر نظام های ایدئولوژیک تمامیت خواه، وضعیت نظامی- امنیتی، نزدیک تر شد و پس از راهپیمایی روز عاشورا سراسر در قالب آن جای گرفت، ژرفای رواداری و استواری مردم ایران نمایان تر گشت و پالایش فرهنگ سیاسی جامعه ایران، با پایبندی به پیام سیاسی جنبش سبز، جای والاتری در این مبارزه یافت؛ تا آنجا که پاره ای منتقدین کم رنگ شدن حضور خیابانی مردم را نشانه کم رنگ شدن امید به پیروزی دانستند. پس از یک سال جنبش شهروندی مردم ایران را چگونه تعریف می کنید؟ گستره و ژرفای پیام سیاسی جنبش سبز از آغاز تا امروز چگونه بوده است؟



دکتر شاهین فاطمی

من احتمالاً از معدود افرادی بوده‌ام که از آن چه در ایران رخ داد و برای بسیاری غیر مترقبه بود، شگفت زده نشدم. برای من روشن بود که روز به روز بر تعداد مخالفان رژیم افزوده می‌شود و بارها گفته بودم اگر این رژیم پشتیبانی مردمی دارد چرا اجازه نمی‌دهد برخی روزها "مخالفین اندک‌کش" در خیابان‌های شهر تظاهرات کنند.

رژیم‌های مستبد که می‌دانند پشتوانه و مشروعیت مردمی ندارند، چنین اند. مثلاً چندی پیش روزی که مخالفان دولت روسیه می‌خواستند بر ضد دولت تظاهرات کنند، دولت میدان سرخ را بست و در آنجا مسابقه اتومبیل رانی برگزار کرد، با این وجود جمعی از مخالفان به خیابان آمدند و نیروهای سرکوبگر هم بسیاری را دستگیر کردند- درست مانند آن چه که در تهران گذشت. چنین عکس‌العملی نشان می‌دهد که این دولت خود خوب می‌داند از پشتیبانی مردمی برخوردار نیست؛ درحالی که در کشوری مانند فرانسه مردم آزادند برای مخالفت با دولتی که خود به آن رأی داده اند در خیابان‌ها جمع شوند، و دولت هم می‌داند که مردمی که به آن رأی داده اند چنین حقی را برای خود محفوظ می‌دانند و شاید یکی از دلایلی که مخالفین در این کشورها حکومت را می‌پذیرند همین است که در قانون اساسی این کشورها حق اعتراض برای آنان محفوظ است؛ البته چنین حقی احتمالاً در قانون اساسی جمهوری اسلامی هم نوشته شده است ولی کسی به آن احترام نمی‌گذارد.

مردم ایران سال‌ها پی‌فروستی بودند تا نارضایتی‌ها و اعتراضات گسترده خود را به خیابان‌ها بیاورند و جنبش سبز که به شکل یک جنبش اعتراضی آغاز شد این فرصت را به آنان داد. جنبش سبز در عمر چهارده ماهه خود بسیار ژرف‌تر و گسترده‌تر شده است- به نظر من این جنبش تازه آغاز شده است- و آنان که صحبت از ضعیف شدن مبارزه یا تمام شدن جنبش سبز می‌کنند، دانسته یا نادانسته، خواست جمهوری اسلامی را تبلیغ می‌کنند. به گفته یکی از اساتید دانشگاه تهران، مردم ایران برای نخستین بار در جنبش سبز یکدیگر را دیدند و از قدرت خود آگاه شدند.

شعار «ما همه با هم هستیم» بیانگر واقعیتی است که مردم ایران سال گذشته کشف کردند و دیگر ممکن نیست کسی بتواند آن را از آنان بازستاند.

آن چه مهم و باارزش است آن استعداد سرشاری است که جنبش سبز را حرکتی مردمی و متعلق به همه مردم ایران دانست. جنبش سبز به هیچ گروه خاصی متعلق نیست، نه مذهبی‌ها، نه ضد مذهب‌ها، نه راست، نه چپ؛ همه جمع شده‌اند تا کشوری بسازند که در آن حقوق فردی انسان‌ها محفوظ و محترم باشد و همه نظام‌های ارزشی و سیاسی حق برابر داشته باشند و تنها معیار به قدرت رسیدن یک گروه، رأی مردم باشد.

به نظر من نسل جوان ایران از انقلاب آیت‌الله خمینی بسیار درس گرفته است. جوانان ما از حذف

کردن یا دشمنی با بخش هایی از جامعه مانند چپ، یا سلطنت طلب یا راست یا مذهبی، خسته شده اند؛ از خشونت، براندازی و ویرانگری انقلابی، حذف مخالف و مبارزه تنها برای به زیر آوردن رژیم-مانند آن چه جوانان انقلابی فعال سال ۵۷ می کردند- پرهیز می کنند.

شاید یکی از خوشبختی های ما این است که جنبش سبز زود به نتیجه نرسید؛ اگر مانند سال ۵۷ رژیم زود سرنگون می شد، باز هم جمعی فرصت طلب جلومی افتادند و ما به آن چه می خواهیم نمی رسیدیم.

درست است که حضور خیابانی جنبش سبز کم شده ولی گستره و ژرفای پیام جنبش بسیار بیش تر شده و نسبت به هفته های نخست شهرهای بیش تر و طبقات اجتماعی گوناگونی را در بر گرفته است. یکی از دستاوردهای جنبش سبز این است که ایرانیان در نقاط مختلف دنیا با کمک تکنولوژی نوین همدیگر را پیدا کردند و شاید برای نخستین بار با همدیگر حرف زدند. ما تقریباً هیچ وقت صدای مخالفین خود را نشنیده بودیم، چنان بر سر هم داد می زدیم که حتی صدای درست خودمان را هم نمی شنیدیم. جنبش سبز این فریادهای پنجاه ساله- از ۲۸ مرداد سال ۳۲ تا امروز- را پایان داد. حرمت انسانی را به انسان ایرانی بازگرداند. فعالین جنبش سبز خود را حقیقت کامل و مخالفین را باطل نمی دانند. یکی از مشکلات تاریخی ما که شاید از تعلق فرهنگی ما به دین اسلام، که خود را کامل ترین دین می داند و دیگران را همه باطل و جاهل می شناسد، سرچشمه می گیرد. همین بوده است که ما خود را حق می دانستیم و مخالف خود را دشمن و باطل. این نوع قضاوت چنان در فرهنگ ما رسوخ کرده بود که ما فرصت شناختن نظر مخالف را هم به خود نمی دادیم. جنبش سبز فرصتی فراهم کرد تا ما ایرانیان در خود تامل کنیم و از خود بپرسیم ما با این همه ارزش های مثبت و پشتوانه صد سال مبارزه برای آزادی چرا به مقصد نمی رسیم؟ در جامعه ایرانی تفکر و تعمق در این امور هرگز به این گستردگی نبوده است.

بحث ها و گفتگوهای ایرانیان دورن و برون مرز - حتی صحبت های غیر سیاسی - سطح بسیار بالایی یافته است و به نظر من ما در حال شکل دادن فصلی نوین و درخشان در تاریخ کشورمان هستیم. مردم ایران خواهان آزادی و دموکراسی اند، و خواست دموکراسی برای مردم- برای عموم مردم- معنای ساده ای پیدا کرده است که به زندگی شان مربوط است، می خواهند به حساب بیایند، می خواهند کسی از طرف آنها صحبت نکند. رژیم اسلامی این را می داند و از آن می ترسد.

به گمان من آن چه پیش خواهد آمد بالاتر رفتن سطح گفتگوها و بحث ها میان مردم است، تا آنجا که ما بیاموزیم و بپذیریم به حقوق فردی یکدیگر احترام بگذاریم، آن چه را از حکومت های خود می خواهیم در برخورد خود با همدیگر رعایت کنیم. احترام به حقوق فردی و شخصیت و حیثیت انسانی وقتی از خانواده و از روابط میان افراد انسانی آغاز شود به احترام به حقوق بشر در

حکومت می‌رسد. من امروز این رفتار را در جوانان ایرانی می‌بینم و از این رو بسیار به آینده خوشبین و امیدوارم. آینده ای که نه در دست های یک نجات دهنده یا رهبر یا امام، که به دست ملت ایران شکل می‌گیرد.

س- شما گفته اید: «شاید به جرأت بتوان مدعی شد که یکی از دلایل شکست انکارناپذیر جمهوری اسلامی در زمینه کسب مشروعیت درون مرزی اصرار و ابرام آن در حقنه کردن یک هویت اسلامی آن هم از نوع فدائیان اسلام بر جامعه آزاداندیش ایران بوده است... ما ملتی هستیم همانند بسیار دیگر ملت ها دارای ویژگی های گوناگون همراه با غرور ملی سرشار که خود را از هیچ ملت و جامعه دیگری کم تر احساس نمی‌کنیم، به گذشته پرافتخار خود می‌بالیم ولیکن متقابلاً از هر گونه نوآوری در دیگر کشورهای جهان با آغوش باز استقبال می‌کنیم. برخلاف سیاست خانمان سوز جمهوری اسلامی با هیچ کشور و مذهب و ملتی در جهان سر جنگ و عداوت نداریم و خود را در تمدن و پیشرفت جهان آزاد شریک و سهیم می‌دانیم. مانند هر کشور و ملت دیگری مسائل و مشکلات فراوان در سر راه داریم ولی خود را قادر و شایق به برخورد سازنده با آنها می‌دانیم. به آینده بسیار خوشبین هستیم و رفاه و آسایش زندگی بهتر را در این دنیا و نه در عاقبت جستجو می‌کنیم. خوشبینی مانسبت به آینده نه تنها بر مبنای امید، بلکه بر واقعیات عینی استوار است. اتکاء به کارآیی و جوانی اکثریت ملت ایران همراه با غنای اقتصادی کشور کماکان ما را به آینده خود و میهن مان خوشبین و امیدوار می‌کند.»

این گفتاورد تصویر درستی از ناسیونالیسم ایرانی به دست می‌دهد که به نظر می‌رسد در جنبش سبز ایران با گذر از فضاهاى مذهبى و ملی-مذهبی، اندیشه پیشرفت و توسعه ایران و انباشت ملی را محوری برای گردهم آمدن نظام های ارزشی گوناگون کرده است. می‌گویید: «زمانی که انقلاب مشروطیت صورت گرفت پیشروان و مبارزان آنروز تنها تصویری از دموکراسی و آزادی را در ذهن خود پرورانده بودند. زمانی که انقلاب سال ۵۷ پدید آمد مردم ما هنوز گرفتار افسون بهشت برین اسلامی و یا مارکسیستی بودند.» اگر بپذیریم خواست های جنبش سبز به آرمان های جنبش مشروطه نزدیک اند تجلی این خواست ها و شیوه ره یافت به آنان را در رفتار یک سال گذشته کوشندگان این جنبش چگونه می‌بینید؟ گفتاورد نخست شما چه اندازه به گفتمان جنبش اجتماعی ایران نزدیک است؟

من البته با کلمه ناسیونالیسم راحت نیستم و هرگز خود را ناسیونالیست نمی‌دانم، چون به نظر من در این کلمه اندکی برتری جویی مستتر است. شاید پاتریاتیسم را به ناسیونالیسم ترجیح دهم که مفهومی نزدیک تر به «اعتماد به نفس ملی» است؛ اصطلاحاتی مانند ناسیونالیسم آلمانی، ناسیونالیسم فرانسوی و آن چه از تجربه قرن بیستم در ذهن من به جامانده است به این کلمه مفهوم برتری جویی می‌دهد. پاتریاتیسم بیانگر حالتی است که شما کشور و ملت خود را دوست دارید و خواهان سربلندی و پیشرفت آنها هستید، اما خود را برتر از کشورها و ملت های دیگر دنیا نمی‌دانید، شما

از دیگران نه برتر نه دون تر، بلکه متفاوتید و می‌خواهید با صلح در کنار آنان زندگی کنید. شاید بتوان گفت برای نسل من اندیشه ناسیونالیسم سیاسی غیر حکومتی در ایران با نهضت ملی شدن نفت آغاز شد. به گمان من این جنبش دو جنبه داشت، یک جنبه بسیار سازنده و مثبت و دیگری مخرب و دنیای سومی. مثبت و سازنده بود چون ملتی برای پس گرفتن حق خود در برابر بزرگ‌ترین امپراتوری دنیا ایستاد و پیروز شد، و این بسیار مهم بود. می‌توان گفت که شاید پس از انقلاب مشروطه، ملی شدن صنعت نفت به رهبری دکتر مصدق و یارانش بزرگ‌ترین دستاورد ما ایرانیان بوده است؛ اما جنبه منفی آن نهضت نوعی عوام‌گرایی و بیگانه‌ستیزی بود که در قالب ضد انگلیسی بودن، ضد آمریکایی بودن یا ضد غرب بودن به جامعه وارد شد. ما با یک شرکت انگلیسی مسئله‌ای داشتیم آیا لازم بود که با کشور انگلیس دشمن شویم؟ یادم هست آن روزها من دانش آموز دبیرستان بودم و معلم انگلیسی ما- آقای ترجمان- که در بیش‌تر دبیرستان‌های اصفهان انگلیسی درس می‌داد، به دکتر مصدق تلگراف زد که برای پشتیبانی از مصدق و ملی شدن نفت دیگر انگلیسی درس نخواهد داد! و این خبر در روزنامه‌های کشور بازتاب وسیعی یافت و مورد تشویق فراوان قرار گرفت و حتی خود ما دانش‌آموزان از آن استقبال کردیم. اینها نشانه یا بخشی از وطن‌پرستی یا ناسیونالیسم آن دوران بود. بعدها مارکسیست‌نماها و مذهب‌یون نیز این شیوه را دنبال کردند و شریعتی به شیوه فرانس فانون (Frantz Omar



سیروس آموزگار و شاهین فاطمی

Fanon) جنبه مذهبی- سیاسی به این امر داد و بعد هم تمایلات ضد یهودی به آن افزوده شد تا به غایت امروزی‌اش رسید. این مسائل شاید پیش‌تر هم وجود داشت ولی بعد از نهضت ملی شدن صنعت نفت دامن زده شد و ملت ایران را در برابر دنیای خارج، که بیگانه خوانده می‌شد، قرارداد؛ و می‌بینیم این امر در سی سال گذشته به اوج خود رسید، حکومت اسلامی از بیگانه‌ستیزی فراتر رفته و جهان ستیز شده است. به نظر من اگر آن زمینه وجود نمی‌داشت حکومت اسلامی نمی‌توانست این همه شعار مرگ بر آمریکا و انگلیس و اسرائیل و فرانسه و سایرین! بر دیوارهای کشور ترسیم کند. متأسفانه تا حدودی آمادگی پذیرش چنین برخوردهائی در جامعه موجود بود، از این رو با همه خباثت حکومت اسلامی نمی‌شود همه چیز را صرفاً به حساب این حکومت نوشت. من بخشی

از این آمادگی را به ناسیونالیسم افراطی و بیگانه ستیزی یا ترس از بیگانه (xenophobia) نسبت می‌دهم که بخش بزرگی از آن پیش از آفت حکومت اسلامی شکل گرفته بود.

اما ارزش‌های مثبت مردم ایران را نمی‌باید نادیده گرفت. من هیچ ملتی را در آن منطقه نمی‌شناسم که به اندازه ملت ایران برای آزادی مبارزه کرده باشد. انقلاب مشروطه ایران تقریباً هم‌زمان با انقلاب روسیه و پیش از انقلاب ژاپن رخ داد. سال ۱۹۰۶ که سال صدور فرمان مشروطیت است، در تمام خاورمیانه کسی خیال چنان خواست‌هایی را در سر هم نمی‌پروراند. در ترکیه عثمانی دیکتاتوری فردی سلطان برپا بود که بر بخش بزرگی از خاورمیانه به جز ایران فرمان می‌راند، هندوستان و پاکستان مستعمره انگلیس بودند و این میان در ایران چهره‌هایی استثنایی و درخشان از قانون و عدالت خانه صحبت می‌کردند و خواستار سازندگی و توسعه بودند. مشروطیت تنها برای احداث حکومت قانون شکل نگرفت؛ مشروطه خواهان تجددخواه و در پی مدرنیته بودند، می‌خواستند مکتب خانه‌ها را با مدارس مدرن جایگزین کنند، قضاوت را از دست ملایان بگیرند و به دادگستری مدرن بسپارند و بسیاری خواست‌های دیگر از این دست که در جهت توسعه و پیشرفت کشور بود. بخش بزرگی از این خواست‌ها در دوران رضا شاه انجام شد. البته در آن دوره متأسفانه استبداد سیاسی شدید وجود داشت ولی نه بیش‌تر از هیچ یک از کشورهای همسایه (به استثنای ترکیه) که در آنها اثری از سازندگی و توسعه نیز دیده نمی‌شد.

آن‌چه ما امروز در ایران قرن بیست و یکم با آن رو به رو هستیم بسیار از آن سرچشمه نصیب برده است. امروز هم جوانان و زنان ما سال‌ها از دیگر کشورهای خاورمیانه جلوترند. حتی در روسیه و چین هم اشتیاق به آزادی و دموکراسی همانند ایران دیده نمی‌شود. اگر امروز در روسیه یک انتخابات آزاد برگزار شود هیچ تضمینی نیست که پوتین مجدداً انتخاب نشود. من از مخالفین دولت کنونی روسیه شنیده‌ام که بخش بزرگی از مردم آن کشور اقتصاد و امنیت را به آزادی ترجیح داده، به این معامله تن می‌دهند؛ در کشور ما هرگز چنین نبوده است. مردم ایران آزادی را فراتر از همه چیز خواسته‌اند و از هر فرصتی برای به دست آوردن آزادی بهره برده‌اند. در زمان پهلوی دوم کشور در رفاه نسبی بود ولی مردم ناراضی بودند چون به حیثیت انسانی شان احترام لازم گذاشته نمی‌شد، مردم در تعیین سرنوشت کشور دست نداشتند، نمایندگان مجلس نمایندگان آنان نبودند، انتخابات فرمایشی و نمایشی بود و مجلس تشریفاتی. این مسائل در کشورهایی مانند مصر، روسیه، یا چین هم هست ولی مردم چندان اهمیت نمی‌دهند. ولی در ایران هیچ حکومتی نتوانسته است به مردم رشوه دهد، یعنی با افزودن رفاه، آزادی را از مردم بگیرد. در زمان شاه رفاه نسبی و آزادی‌های اجتماعی وجود داشت و کشور حقیقتاً در مسیر توسعه بود ولی در زمان خطر کسی پشت نظام نایستاد و از آن دفاع نکرد. البته آنها که به نظام حمله می‌کردند فرصتی برای تأمل به مردم نمی‌دادند. حتی در تظاهراتی که به نام قانون اساسی در زمان مرحوم دکتر شاپور بختیار انجام شد، جمعی ارادل

و اوباش انقلابی با چاقو به مردم حمله کردند و تظاهرات پراکنده شد. با این وجود نظام مدافع جدی نداشت چون مردم آن نظام را از خود نمی دانستند و مشروعیتی برایش قائل نبودند، چون در طول عمر آن نظام هرگز به مردم فرصت داده نشد تا انتخابات آزاد داشته باشند؛ شاید اگر آن نظام چنان فرصتی به مردم می داد، مردم به مخالفانش رأی نمی دادند؛ ولی این فرصت هرگز به مردم داده نشد و مردم هم هرگز آن رژیم را کاملاً مشروع نشناختند. بارها بدتر از آن نظام، رژیم اسلامی است. این رژیم به زور مذهب خود را به مردم تحمیل کرد و مردم در اولین فرصت با هم و کنار هم، در جنبشی که متعلق به همه مردم ایران است، دست رد به سینه اش زده اند.

س- مشکلات اقتصادی ایران، پس از اعتصاب های بازار در چند شهر بزرگ کشور نمود بیش تری در متن جنبش سبز پیدا کرد، و صدای اعتراض های سیاسی و خواست های اقتصادی را در هیأت خواست های ملی توأمان نزدیک تر، بلکه آمیخته کرد.

محمد باقر قالیباف، شهردار تهران، گفته است: «اکنون ۱۴ ماه است که فعالیت و کار جدی در کشور صورت نمی گیرد و متأسفانه هنوز برخی در پیچ و خم حرف های پوچ، تهمت و افترا، غیبت، آبروریزی، افراط و تفریط، بی تدبیری و بی صداقتی به سر می برند.» و غلامعلی رشید، از فرماندهان سپاه پاسداران، در نامه ای به آقای خامنه ای، وخیم شدن اوضاع اقتصاد را خطرناک تر از جنبش سبز خوانده است.

چگونه است که حکومت اسلامی در چنین بحرانی، به اندیشه هدفمند کردن یارانه ها می پردازد، که به گفته یک نماینده مجلس شورای اسلامی چهل درصد به تورم بیست تا بیست و پنج درصدی کنونی خواهد افزود؟ (معاون وزیر اقتصاد کشور هدف این طرح را گسترش عدالت مهدوی می داند و ادعا دارد اجرای آن ریشه تورم را خواهد خشکاند.)

اگر منظور از "عدالت مهدوی"، کارایی اقتصادی Economic Efficiency است، سخن درستی است با نامی تازه که جمهوری اسلامی اختراع کرده است، من نمی دانم عدالت مهدوی چه معنایی دارد، ولی هر اقتصاددان می داند که یارانه می تواند اقتصاد هر مملکت را به کلی متلاشی کند، به ویژه با نوع یارانه ای که در ایران داده می شود؛ در ایران لایه های کم درآمدتر استفاده چندان از یارانه ها نمی کنند و بیش ترین سود به پردرآمدترین دهک های جامعه می رسد. در نتیجه یارانه ها به عدالت اجتماعی نیز آسیب می رسانند و اختلاف طبقاتی را بیش تر می کنند.

اما حل مسئله یارانه ها در ایران هیچ ارتباطی با ازبین بردن ریشه تورم در کشور نخواهد داشت. تورم در یک کشور همان اندازه با یارانه ارتباط دارد که با ریزش باران؛ حتی شاید بتوان گفت در شرایطی تورم با ریزش باران اندک ارتباطی می تواند داشته باشد و با یارانه هرگز.

تورم در هر کشوری یک عارضه پولی است و دلیل آن افزایش بی رویه حجم پول است. بررسی های اقتصادی نشان می دهد که عامل اصلی تورم در شرایط کنونی ایران شخص آقای احمدی نژاد است. با این توضیح که در هر مملکتی دلیل تاسیس بانک مرکزی، تنظیم سیاست پولی آن کشور است؛ از

این رو در سراسر کشورهای پیشرفته دنیا بانک مرکزی هر کشور مستقل از حکومت عمل می کند و هیچ رئیس دولتی نمی تواند به بانک مرکزی دستور دهد و یا رئیس بانک مرکزی را رأساً تعویض و یا از کار برکنار کند.

دلیل این امر این است که حکومت ها معمولاً بیش از درآمدشان خرج می کنند و چون شهامت افزایش مالیات ها را ندارند با کسر بودجه رو به رو می شوند. هر دولت وظیفه دارد درآمد متقابل برابر آن چه خرج می کند را با اخذ مالیات فراهم آورد. منظور از کسر بودجه این است که دولت بیش از میزان دریافت مالیات از مردم خرج کرده است. برای جبران کسر بودجه دو راه پیش روی دولت هاست؛ در کشورهایی که دولت اعتبار دارد، مردم اوراق بهادار دولتی را خریداری می کنند یعنی به حکومت پول قرض می دهند؛ در کشورهایی که حکومت بی اعتبار و بی برنامه است پول چاپ می کنند، بدین معنا که بانک مرکزی هر اندازه دولت بخواهد پول در اختیار دولت می گذارد، با افزایش بی رویه حجم پول در کشور از قدرت خرید و ارزش پول کاسته می شود و نتیجه چنین روشی شیوع تورم است.

این شیوه ای بود که آقای احمدی نژاد پیش گرفت، به همین دلیل مجبور شد سه بار رئیس بانک مرکزی را تغییر دهد زیرا رؤسای پیشین با وجودی که از خود حکومت بودند زیر بار چنان کاری نمی رفتند و حداقلی را رعایت می کردند. رئیس کنونی بانک مرکزی فرمانبردار مطلق آقای احمدی نژاد است. احمدی نژاد در سراسر دوران ریاست جمهوری اش با کسر بودجه مواجه بوده است، بی مبالائی و ولخرجی وی در داخل و خارج کشور دلیل اصلی تورم کنونی است که هیچ ارتباطی با مسئله یارانه ها ندارد و حتی اگر تمام یارانه ها هم حذف شوند، این تورم از بین نمی رود.

درباره این که چرا در چنین شرایط بحران اقتصادی بر طرح هدفمند کردن یارانه ها پافشاری می شود، باز می باید به شیوه برخورد حکومت احمدی نژاد با مسائل برگشت. ایشان معمولاً تنها بخشی از اندیشه ای را که جمعی متخصص و کارشناس با مطالعه و پژوهش بسیار مطرح کرده اند، برمی دارد- مانند همین موضوع هدفمند کردن یارانه ها که سال ها پیش توسط بانک بین الملل مطرح شد، و طی چندین گزارش نماینده های صندوق بین المللی پول *International Monetary Fund* که هر ساله به ایران می آیند و گزارش معروف اصل چهار اساسنامه سازمان را می نویسند که در آن تکرار شده است یارانه های ایران باید هدفمند و به تدریج حذف شوند، ولی هم زمان با این اقدام بودجه می باید متعادل باشد یعنی دولت کسر بودجه نداشته باشد، و بهای ریال در برابر دلار این اندازه تصنعی بالا نباشد و ایران نیز مانند برخی کشورهای دیگر به تدریج دلار را شناور کند، تا تعادل بهتری میان صادرات و واردات ایران حاصل شود- بدون انجام هیچ یک از این پیش شرط ها دست به کار هدفمند کردن یارانه ها شدن ثمر بخش نخواهد بود.

هدفمند کردن یارانه‌ها بدون توجه به توصیه‌های دیگر متفکران دانش اقتصاد ویرانگر است. دولت آقای احمدی‌نژاد دلار را به طرز تصنعی ارزان نگاه می‌دارد تا واردات ارزان بمانند و اجناس چینی به سادگی در ایران به فروش برسند؛ می‌گویند این از تورم می‌کاهد، ولی نتیجه این می‌شود که کارخانه‌های داخل کشور ورشکست و کارگران بیکار شده‌اند و اقتصاد کشور از هم پاشیده است.

برای حذف یارانه‌ها لازم است آمار درستی از دهک‌های جامعه در دست داشت و دقیقاً آگاه بود دهک‌های اقتصادی کشور چگونه تقسیم شده‌اند. متأسفانه ما در ایران چنین آمار دقیق و قابل اعتمادی نداریم و آماری که حکومت به سازمان‌های بین‌المللی ارائه می‌دهد قابل اعتماد نیست. مثلاً ضریب جینی *Gini coefficient* که بیانگر اختلاف طبقاتی در کشور است، به طرز مسخره‌ای ساختگی است و ایران را یکی از معتدل‌ترین کشورهای دنیا در این مورد نشان می‌دهد؛ دیگر این که آقای احمدی‌نژاد در نظر داشت پول را به حساب‌های بانکی تک‌تک افراد جامعه بریزد، حال آن‌که در ایران هستند افرادی در روستاها یا حتی در شهرها که پولشان را به بانک نمی‌سپارند؛ در نتیجه ایشان احتمالاً تصمیم خواهد گرفت که این پول را در اختیار مساجد یا کمیته‌های هر منطقه قرار دهد. یک نوع گداپرووری که پاره‌ای مردم را جیره‌خوار حکومت کند تا هر آخر ماه به این مراکز مراجعه کنند و در حقیقت از احمدی‌نژاد و گماشتگانش صدقه بگیرند، در عوض دولت نام و نشانی همه افراد جامعه را در اختیار داشته باشد و زمانی که به آنان نیاز دارد - مثلاً برای سرکوب تظاهرات مخالفان - از آنان استفاده کند. این روش آقای هوگو چاوز در ونزوئلاست، او توانسته است با این شیوه برای خود هوادارانی گردآورد که هر زمان لازم شد هر کاری که بگوید برای او بکنند و در انتخابات هم به نفع او رای دهند، در غیر این صورت یارانه‌شان قطع می‌شود. اجرای این طرح در ایران به این صورت، البته به جای آن که هر شهروند را مستقل و متکی به خود کند، اختیار جامعه را بیش‌تر به دست آخوندهای مساجد یا کمیته‌ها می‌سپارد و مردم را بیش‌از پیش محتاج و وابسته به حکومت می‌کند.

مسئله دیگر مالیات است. حکومت ایران هیچ‌آگاهی از میزان مالیاتی که مردم - جز کارمندان دولت - می‌پردازند ندارد، در حقیقت دیگران اصلاً مالیات نمی‌پردازند، و هر بار هم که خواستند برای بازار مالیات تعیین کنند، کار به اعتصاب کشید، بنابراین دولت هیچ اطلاعاتی از درآمد مردم ندارد، حال آن‌که برای حذف یارانه‌ها و پرداخت پول نقد به مردم دولت می‌باید از درآمد مردم مطلع باشد؛ و در نهایت این که سیستم‌های اداری و اجرایی سالم و غیر فاسدی که می‌باید پیشبرد این امور را در دست بگیرند در ایران وجود ندارد، و روزی هم که ایجاد شوند چندین سال برای این سرشماری‌ها و برنامه‌ریزی‌ها فرصت لازم است، و تازه آن زمان بهتر است نخست این طرح را در منطقه‌ای محدود به صورت نمونه و آزمایشی اجرا کنند تا از کمبودها و نواقص کار آگاه شوند.

اجرای بی برنامه این طرح می تواند اقتصاد کشور را متلاشی و منفجر کند. به همه این دلایل طرح هدفمند کردن یارانه ها یک هوسبازی آقای احمدی نژاد است برای سرگرم کردن مردم که به هیچ نتیجه مثبتی نخواهد رسید؛ بسیاری از کارشناسان اقتصاد درون کشور بارها در این باره به دولت تذکر داده و اعتراض کرده اند، ولی ایشان به جای درنگ و مطالعه طرح تازه تری هم بر ابتکارهای افسانه ای خود افزوده است و آن ماجرای انتقال چهل درصد کارمندان دولت با دو فوریت از تهران به شهرستان هاست که روشن است عملی نیست.

ایشان یا حقیقتاً منتظر ظهور امام زمان است و می کوشد کشور را به هم بریزد، یا احساس قادر مطلق بودن دارد و از این که می بیند هر چه می خواهد انجام می دهد و کسی نمی تواند جلودارش باشد لذت می برد. به نظر من هیچ دلیل عقلانی دیگری برای طرح های او نمی توان یافت. پیش بینی هایی که درباره افزایش تورم در ایران می شود، به نظر من درست است. اجرای این طرح، تورم را در ایران تشدید خواهد کرد و مسائل و مشکلات جدید و بسیار جدی تری را پیش خواهد آورد. س- آقای احمدی نژاد در همایش «فرصت های خدمت» گفته است: «هدفمند کردن یارانه ها، توسعه سرمایه گذاری در داخل و خارج کشور و حضور در عرصه های مدیریت جهانی اولویت های کاری دولت در سال آینده خواهد بود... سال آینده سال تحولات بزرگ اقتصادی است و ما در این سال می خواهیم مدیریت جهانی کنیم.»

یکی از شعارهای مردم در روزهای پیش از برگزاری انتخابات ریاست جمهوری شعار «دروغ ممنوع!» بود که با آقای احمدی نژاد و کابینه سراپا تقلبی اش، اختلاف دارد؛ از سوی دیگر در تجمعات هموطنانمان در روزهای اعتصاب بازار، شعار «مرگ بر دیکتاتور» بر سبزه میدان تهران چیره بود.

کوشندگان جنبش سبز و سران و سخنگویان راه سبز امید چگونه می توانند پیام سیاسی جنبش را با خواست های اقتصادی جامعه هر چه بیش تر بیامیزند تا چنان که در اعتصاب بازار دیدیم، حکومت را وادار به عقب نشینی کنند؟

این یک پرسش بسیار مهم است. متأسفانه نه تنها سران جنبش سبز، که تقریباً هیچ سیاستگر ایرانی تا کنون به ارزش تلفیق درست سیاست و اقتصاد پی نبرده و باورنکرده است که بزرگ ترین مسائل سیاسی ریشه اقتصادی دارند. در کمپین انتخاباتی ریاست جمهوری آقای کلینتون، زمانی که با آقای بوش (پدر) مبارزه می کرد، شعاری مطرح بود که یکی از کوشندگان کمپین در دفتر ایشان و بالای صندلی کارشان نوشته بود: «این اقتصاد است، احمق!» It is the economy, stupid! این زمانی بود که آقای بوش با دست پر، از جنگ عراق بازگشته بود، عراق را از کویت بیرون رانده بود، و بسیار محبوب بود؛ ولی آمریکا دچار بحران شدید اقتصادی بود. آقای کلینتون تمام تلاشش را بر صحبت کردن درباره مشکلات اقتصادی و میزان بیکاری گذاشت و انتخابات را برد. شاید اهمیت عامل اقتصادی در تفکر طبقه سیاسی ما ایرانیان هنوز کاملاً درک نشده است. اگر

کسانی بتوانند کمک کنند تحلیل صحیح مسائل اقتصادی به گفتمان و شعارهای سیاسی جامعه ما وارد شود، و در نوشته‌ها و سخنان خود نیز بر مسائل اقتصادی انگشت گذارند و ذهنیت عمومی را چالش کنند که کشوری با این درآمد نفت، این سرمایه کم‌همتای نیرو و سرمایه انسانی، این تعداد مدیران شایسته و کارآمد، این اندازه نیروی کاری تحصیل کرده که در منطقه یا حتی در جهان کم مانند است؛ چرا این اندازه عقب مانده است؛ و عموم مردم را قانع کنند که اقتصاد کشور تنها با یک حکومت شایسته اصلاح می‌شود و اصلاح مشکلات اقتصادی کشور بر زندگی روزانه همه شهروندان اثر می‌گذارد؛ می‌تواند بسیار به مبارزه کمک کند. ما باید بتوانیم به مردم نشان دهیم دلیل ویرانی اقتصاد کشور، حکومت اسلامی و نادانی و فساد گسترده سران آن و انزوای کشور ما در جهان است.

اقتصاد را نمی‌باید مبحثی جداگانه و آکادمیک در نظر گرفت. همین امروز در آمریکا چشم تحلیل‌گران مسائل سیاسی به این است که آیا میزان بیکاری در کشورشان تا ماه نوامبر آینده یعنی زمان انتخابات کنگره و سنای آن کشور از نه و نیم درصد کم‌تر خواهد شد؟ اگر نشود به احتمال زیاد دمکرات‌ها بازنده خواهند بود و بخت پیروزی برنامه‌های دولت آقای اوباما در دو سال آینده و حتی شانس تجدید انتخاب او در سال ۲۰۱۲ برای دور دیگر در خطر خواهد بود.

سیاست‌گران ما، نویسندگان و جامعه‌شناسان، و کوشندگان جوان جنبش سبز می‌توانند با افزودن موضوع اقتصاد به نوشته‌ها و بحث‌های سیاسی خود پشتیبانی مردمان بیش‌تری را جلب کنند. شبکه‌های ارتباطی جوانان در فضاهای انگاری می‌توانند بسیار به این آگاهی‌رسانی کمک کنند؛ ما می‌توانیم با کمک همدیگر با طرح راه‌های گریز از بحران اقتصادی کشور، بهترین بهره‌برداری سیاسی را از این شرایط به عمل آوریم و نقش مخرب رژیم را به عنوان موجب و بانی فقر و فلاکت ملی بهتر فاش سازیم.

آقای احمدی‌نژاد تا اندازه‌ای به اهمیت موضوع اقتصاد پی برده است و برای همین است که در سفرهای خود به روستاها یا شهرستان‌های کوچک به مردم پول می‌دهد. اما متأسفانه به جای مبارزه با فقر بیش‌تر گداپروری می‌کند. او درباره مسائل اقتصادی صحبت می‌کند و هنوز هم پس از پنج سال حکومت فردی مطلق‌العنان می‌خواهد از زیر بار مسئولیت فرار کرده، دیگران را مسئول قلمداد کند، و به نظر من متأسفانه تا حدودی هم موفق بوده است و آن چند میلیون نفری هم که به او رأی داده‌اند فریب خوردگان همین شیادی هستند.

مخالفین و معترضین به نظام هم می‌باید بر این نکته انگشت بگذارند که دلیل اصلی فقر و عقب‌ماندگی مردم و مشکلات اقتصادی کشور همین حکومت است. اگر این انقلاب منحوس سی و یک سال پیش اتفاق نیفتاده بود، کشور ما با شرایط و امکاناتی که داشت، امروز دستکم در ردیف

کره جنوبی می بود که توانسته است یکی از اقتصادهای شکوفای جهان امروز شود. این انقلاب و این حکومت اسلامی، با فراری دادن نخبگان و با آن قانون اساسی با اصل ۴۴ لعنتی (ملی کردن همه چیز) بسیار به زیان کشور تمام شد و مارا یک بار دیگر به ردیف عقب مانده ترین کشورها تنزل داد.

سران جنبش سبز هرچند در تدوین این قانون اساسی و برخی رفتارهای اشتباه اقتصادی سال های نخست پس از انقلاب نقش داشته اند، می توانند از اشتباهات خود صحبت کنند- چنان که مسائل سیاسی گذشته را نقد می کنند- و مردم درک خواهند کرد که آن روزها که نیمی از دنیا در اسارت کمونیسم یا سوسیالیسم بود، و کشور ما در حال جنگ، شاید برخی سیاست های اقتصادی آقای موسوی ضرورت می داشت، و بهتر از آن از او بر نمی آمد، ولی در دنیای امروز اقتصاد شکوفا همان اقتصاد بازار یا اقتصاد آزاد است و باید بی پروا از آن حمایت کرد، این بحث ها را می توان به بحث های سیاسی افزود و مسائل و مشکلات اقتصادی را بهتر و بیش تر توضیح داد.

آزادی سیاسی و آزادی اقتصادی همراه هم به دست می آیند. آزادی سیاسی به آزادی اقتصادی می رسد و هر آزادی اقتصادی در نهایت آزادی سیاسی بیش تری را نوید می دهد. در کشور چین، همین میزان آزادی اقتصادی کارگران را به اعتصاب برای حقوق بیش تر و ایجاد سندیکا رهنمون شده است- پدیده ای که در چین مائوتسه دنگ حتی تصور آن از محالات بود؛ چندی که بگذرد مردم چین آزادی مطبوعات هم خواهند خواست، و چین به تدریج به یک دموکراسی سیاسی در کنار یک اقتصاد آزاد دست خواهد یافت. یا مثلا در مصر، بزرگ ترین خیانت به اقتصاد کشور در زمان عبدالناصر انجام شد، امروز شما با هر روشن فکر منصف عرب که صحبت کنید معترف است که سوسیالیسم عرب چه بلائی بر سر اعراب آورد، و متقابلا کشورهای با اقتصاد آزاد با چه سرعتی حیرت آوری پیشرفت کرده اند. هندوستان یکی دیگر از نمونه های موفق کشورهای است که با پشت کردن به سوسیالیسم و اقتصاد دولتمدار و پذیرش اقتصاد آزاد توانسته است در زمانی کم تر از بیست سال در کنار چین و برزیل و روسیه در ردیف غول های اقتصادی معروف به گروه BRIC خودنمایی کند.

زمانی که در مورد مسائل اقتصادی در جمهوری اسلامی بحث می کنیم، علاوه بر همه این مطالب می باید در مورد فساد و تباهی و طمع کاری پاسداران و آخوندها توجه ویژه مبذول داشت؛ مردم را باید آگاه کرد که مشکل اقتصادی و سیاسی ایران با وجود جمهوری اسلامی هیچ راه و امکان بهبود و گشایش ندارد زیرا نخستین و الزامی ترین شرط برای ایجاد و توسعه اقتصادی پویا و ثمر بخش، امنیت قضائی و حکومت قانون است همراه با شفافیت که تنها در سایه وجود و استقرار مطبوعات و رسانه های آزاد امکان پذیر است، و نفس قانون شکن و ماهیت فاسد ودغل کار این

حکومت با توسعه و بهبود اقتصادی در تضاد است. ما باید بتوانیم اهمیت و لزوم آزادی را در همه ابعاد آن نه تنها به عنوان یک شعار سیاسی بلکه به عنوان یک ضرورت اقتصادی در جامعه مطرح کنیم.

س- دل‌نگرانی پررنگ‌تر این روزها برای بسیاری از ما ایرانیان مسئلهٔ تحریم‌های اقتصادی و خطر حمله نظامی به خاک ایران است.

آقای احمدی نژاد می‌گوید کشور ایران در برابر تحریم‌ها مصون است و قطعنامه‌های شورای امنیت «کاغذ پاره» ای بیش نیستند.

آقای موسوی، از لزوم اطلاع‌رسانی صادقانه به مردم دربارهٔ اثرات تحریم‌ها؛ خطرات امنیتی که کشور با آن روبه‌روست؛ شکاف بین ملت و دولت سرکوبگر و در حال جنگ با ملت؛ تصفیه‌های جناحی؛ درگیری سپاه در مسایل سؤال برانگیز، سخن می‌گوید و با یادآوری «کشورهای دیگر منطقه که در دام لفاظی‌های مغرورانه و میان‌تهی دولتیانشان افتادند»، هشدار می‌دهد: «بخشی از دولتیان شانس بقای خود را در ادامه این بحران و تشدید مخاصمات و حتی تشویق دشمنان برای تعرض نظامی ببینند.»

اگر بپذیریم تحریم‌های اقتصادی به شتاب بخشیدن به نرخ تورم و بیکاری می‌انجامد، در شرایطی که هیچ نشانی از تغییر رفتار برهنه از خرد و مسئولیت این حکومت تهی از هر مشروعیت مردمی دیده نمی‌شود، (آقای احمدی نژاد بی‌توجه به منافع ملی، می‌گوید: وظیفهٔ من نجات بشریت است.) شما چشم انداز این تصویر دلهره‌آور را چگونه می‌بینید؟ پندار بخشی از حکومت دربارهٔ برجام‌اندن نظام در صورت حملهٔ نظامی به خاک ایران مانند سال‌های جنگ ویرانگر با عراق - چنان‌که آقای موسوی هشدار می‌دهد- چه اندازه می‌تواند به واقعیت نزدیک باشد؟

من بسیار خوشحالم که آقای موسوی در این باره چنین اندیشیده و چنین نوشته است. چندی پیش در مقاله‌ای نوشته‌بودم، سخنگویان جنبش سبز خوب است نظر مردم ایران را دربارهٔ سیاست‌های خارجی دولت آقای احمدی نژاد بیان دارند تا دنیا بداند جایگزین‌های احتمالی این حکومت با دنیا سر جنگ و ناسازگاری ندارند و گرچه به درستی دستیابی به انرژی هسته‌ای را حق ملت ایران می‌دانند، اما با متانت و با برخورد‌های منطقی و اصولی با آژانس انرژی اتمی و با پایبندی به تعهدات بین‌المللی این مسئله را دنبال خواهند کرد. در این مورد باید با صراحت و شفافیت بیش‌تر جهانیان را مخاطب قرار دهند و بدین وسیله از خطر جنگ و ویرانی بیش‌تر بکاهند.

مسئلهٔ جدی دیگر تحریم‌هاست. تحریم‌ها حتماً مؤثر خواهند بود ولی اثری را که دنیا می‌اندیشد نخواهند داشت. آقای احمدی نژاد و شرکای او در سپاه پاسداران کمبودهای حاصل از تحریم اقتصادی را به بازار قاچاق بزرگ‌تری برای خود تبدیل خواهند کرد و از آن بهره خواهند برد. وقتی واردات قانونی بازیستند، وارد کردن قاچاق افزایش می‌یابد که آن هم در انحصار پاسداران است، این قاچاق تا امسال سالیانه دوازده میلیارد دلار بوده است، از این پس تخمین می‌زنند تا بیست

میلیارد دلار در سال هم افزایش خواهد یافت. زمانی که احمدی نژاد می گوید از تحریم ها استقبال می کند احتمالا در فکر افزایش عواید حاصل از معاملات قاچاق است. دور آخر تحریم ها، به ویژه تحریم های اروپاییان که بر بانک ها و بیمه است، بی تردید بر بازار اثر خواهد گذاشت؛ کار بازار با چک و سفته و بیمه است، وقتی بازرگان نتواند ارز منتقل کند، کار بازار می خوابد، و بدین ترتیب تحریم ها بیش تر بر مردم اثر می گذارند تا بر حکومت.

مشکل اینجاست که غرب فکرمی کند اگر دولت ایران سیاستی اعمال کند که به اجرای تحریم های اقتصادی بینجامد، مردم ناراضی می شوند و برای بار دیگر این دولت را انتخاب نمی کنند. غربی هانمی فهمند کل نظام جمهوری اسلامی نه با رای مردم ایران بر سرکار آمده است و نه با رای مردم برکنار خواهد شد- نظامی که انتخابات شورا ها- یک انتخابات دروغین و تقلبی دیگر- را از ترس مردمی که دیگر هیچ ارتباطی با آن ندارند، سه سال به تاخیر انداخته است. (البته جمهوری اسلامی ادعای کند در سی سال هرژده انتخابات آزاد برگزار کرده است، و غرب همین را می شنود.)

اما مخالفت با تحریم به چه معناست؟ چه راه درست تری می توان یافت تا حکومت ضعیف شود و بیفتد؟ بعضی سیاستگران معتقدند تحریم گزینه ای در برابر جنگ است، و اگر تحریم ها اثر نکنند، گزینه بعدی غرب حمله نظامی به ایران خواهد بود، و از این رو از تحریم ها پشتیبانی می کنند. حمله نظامی به ایران، به هر شکل که باشد، زیان های بسیار دارد که یکی از آنها خطر تجزیه کشور و تهدید علیه استقلال و یکپارچگی کشور است، ویرانی و واماندگی عراق و افغانستان پیش روی ماست، ما نمی خواهیم ایران به چنان مصائبی دچار شود؛ و تازه هیچ مشخص نیست نتیجه حمله به کجا برسد. تضمینی نیست که جنگ رژیم اسلامی را پایان دهد، این رژیم می تواند در جنگ به یک رژیم نظامی- امنیتی کامل و یک استبداد مطلق و مخوف تر تبدیل شود و بهانه های بیش تری هم برای سرکوب مبارزات مردمی به دست آورد. البته من فکرنمی کنم احتمال حمله نظامی به ایران چندان بالا باشد. این حکومت تهران است که بیش از همه خواهان جنگ است چون جنگ را یگانه مفر خود از مشکلات روز می داند، حتی اگر به هزینه نابودی کشور تمام شود؛ ایران و مصالح مردمش هرگز در محاسبات رژیم اسلامی از اهمیت ویژه برخوردار نبوده است.

به نظر من، پاسخ این حکومت نه جنگ و نه تحریم است؛ راه حل فلج کردن حکومت است و بهترین راه فلج کردن این حکومت از دو مسیر می گذرد؛ یکی تشدید مبارزات بی خشونت و توسعه نافرمانی مدنی در درون مرز؛ و دیگری انزوای هرچه دامنه دار تر در برون مرز. کمپین در مسیر اخراج جمهوری اسلامی از سازمان های بین المللی بهترین راهکار برای مبارزان برون مرز است. به عنوان مثال ما می توانیم توجه دنیا را به این تناقض جلب کنیم که چگونه است که جمهوری

اسلامی می تواند عضو سازمان بین المللی کار ILO باشد، در حالی که کارگران ایرانی اجازه تأسیس سندیکا ندارند و رهبران کارگران و متقاضیان تشکیل سندیکاها در سخت ترین شرایط زندانی هستند؟ می شود این گونه مطالب را با تهیه تومار و گردآوری امضا به گوش کشورهای عضو سازمان های بین المللی رساند و مثلاً یکی از اعضای سازمان بین المللی کار را قانع کرد تا درخواست اخراج حکومت اسلامی را از این سازمان مطرح کند؛ همین کار را می شود در یونسکو انجام داد، رژیمی که دشمن دانش و دانشجوست و بزرگ ترین آسیب ها را به فرهنگ سرزمین ما وارد کرده است، استحقاق عضویت در یونسکو، یعنی سازمان بین المللی آموزش و فرهنگ، را ندارد و عضویتش در چنین سازمانی ننگ آور است. این قبیل کارها را در برخورد و مبارزه با رژیم تراد پرست آفریقای جنوبی آزمودند و نتیجه گرفتند و سرانجام به آزادی و استقرار حکومت قانون در آن کشور دست یافتند.

از آنجا که رژیم اسلامی پشتیبان تروریسم در سراسر دنیا است، و برای ادامه یافتن، برای خود از میان کشورهای کم درآمد پشتیبان می خرد احتمالاً از پشتیبانی آنها در سازمان های بین المللی بر خوردار است. به عنوان مثال چندین سال پیش فرد جوانی را با بودجه دولت به قم آوردند و برای ریاست جمهوری جزیره کومور بیست سال تعلیم دادند. جزیره مذکور در مجاورت ساحل جنوب شرقی قاره افریقا قرار دارد و مدت ها از مستعمرات فرانسه بود. ساکنان آن مسلمان هستند. این مجمع الجزایر کوچک افریقائی امروز همانند یکی از استان های ایران زیر نظر آخوندها و سران رژیم اداره می شود. تاکنون صد ها میلیون دلار در آن خرج ویلاسازی برای آخوندها و سران سپاه پاسداران شده است و آن را با انواع سلاح های مدرن مجهز کرده اند. رئیس جمهورش هم که فارغ التحصیل مکتبخانه های قم است فارسی را به خوبی صحبت می کند و طبعاً با حکومت ایران دوست و نزدیک است، و اجازه و امکان جابه جایی اسلحه را هم در آن جزیره به آنان می دهد. جمهوری اسلامی از این نوع مواجب بگیرها در سازمان های بین المللی زیاد دارد. با این وجود تلاش برای اخراج این رژیم تروریست و ناقض حقوق بشر می تواند بسیار ثمر بخش باشد.

ما می باید در پی راهکارهایی باشیم که در درون مرز برای حکومت مشکلات بیش تری ایجاد کند و برای مردم کمترین هزینه را داشته باشد. احتمالاً انفجار درونی ایران به نظر من بر اثر یک جرقه اقتصادی رخ خواهد داد- چیزی مانند آن چه در گذشته بلوا می نامیدند، بدین معنا که مثلاً مردم به ناوایی می رفتند و نان نبود، مردم مغازه را غارت می کردند و شهر شلوغ می شد. این بار هم به احتمال زیاد تظاهرات و موج اعتراض وسیع و دامنگیر بعدی در درون مرز انگیزه اقتصادی خواهد داشت.

س- شما در یکی از نوشته های اخیرتان از «آگاهی تدریجی ایرانیان مهاجر از راز و رمز نهائی پیشرفت

و موفقیت جوامع میزبان» سخن می‌گویید: «آن چه آینده ایران را تغییر خواهد داد تنها دانش و فناوری حاصل از این سال‌های تبعید نیست. حتی ثروت سرشاری که ایرانیان مهاجر طی این مدت کوتاه در نتیجه تلاش و کار ممتد خود اندوختند (و میزان آن بیش از دوبرابر همه درآمد نفت ایران از روز کشف نفت تا به امروز است) در برابر آن چه در مقیاس انسانی نصیب ایرانیان شده است ناچیز می‌نماید. .. ایرانی‌های مهاجر به تدریج و حتی ناخودآگاه با رمز پیشرفت و ترقی این جوامع آشنا شدند و دریافتند که قدر نهادن به حرمت انسانی در جوامع آزاد چگونه می‌تواند بشریت را از حکومت دین و استبداد رها سازد... در واقع باید گفت برای ایرانی‌های مهاجر مسلم شد که رمز موفقیت جوامع غربی در درک این واقعیت نهفته است که حرمت انسانی به مرکزیت فرد و فردیت در جامعه و احترام به حقوق مادی و معنوی فرد فرد انسان‌ها مسیری است که این کشورها را در دستیابی به رفاه و آسایش هدایت کرده است.»

چگونه است که مبارزات هموطنان جوان ساکن ایران که سراسر زندگی‌شان را زیر سایه حکومتی فاشیست گذرانده‌اند، از مبارزات بیش‌تر ایرانیان مهاجر که انتظار می‌رفت اهمیت و ارزش «حرمت انسانی به مرکزیت فرد و فردیت در جامعه و احترام به حقوق مادی و معنوی فرد فرد انسان‌ها» را عملاً زندگی کرده باشند؛ بازتاب کامل‌تر و درست‌تری از سخنان شما را بر رفتار خود نشانده و اساساً جنبش اجتماعی سبز، طرح رفراندوم یا پویش یک میلیون امضا و گفتمان مطالبه محور، همه از درون کشور آغاز شدند و با پشتیبانی ایرانیان درون مرز با هر نظام ارزشی و باور سیاسی پیش رفتند، در حالی که کوشندگان سیاسی برون مرز دشوار توانسته‌اند حتی گرد خواست احترام به اعلامیه جهانی حقوق بشر - که فریافت تمام نمونه‌های بالا بوده است - جمع بمانند؟ شاید بتوان گفت مخالفین و مبارزین ایرانی برون مرز در مواردی حتی به حرکت‌های درون آسیب رسانده‌اند.

من کاملاً با نظر شما موافقم و اگر به همین نسلی که شما می‌گویید امید نمی‌داشتم، تا این اندازه طی سی سال گذشته در گستره سیاست ایران نمی‌کوشیدم؛ نهایتش این می‌شد که گوشه‌ای می‌نشستم و خاطره می‌نوشتم، ولی من هرگز به نومید شدگان یا نومید کنندگان نیوستم و تنها امیدم همیشه به نسل جوان ایران بوده است. برای من هرگز شکی وجود نداشت که نسلی پدید خواهد آمد که با آموختن از اشتباهات پدران و مادرانشان افسون‌های دین‌فروشان در آنها بی‌اثر خواهد بود. آن چه شما می‌فرمائید پدیده‌ای یگانه و بی‌سابقه نیست، سابقه‌ای تاریخی دارد؛ نسلی که در اروپای شرقی کمونیسم را براندخت نیز دست پرورده سیستم کمونیستی بود - همان‌ها که قرار بود انسان‌های طراز نوین باشند و بهشت کمونیست را بسازند. آن نسل در نخستین فرصتی که یافت بر ضد تمامیت‌خواهی سیستم حاکم برخاست، درست مانند آن چه در ایران مشاهده می‌کنیم و سرنوشت تمام نظام‌های مستبد این گونه است.

مسئله به نظر من این است که این نسل از نزدیک دست بر آتش دارد، ماهیت پلید و دروغگو و ضد انسانی این نظام برای این نسل کاملاً روشن است؛ بنا به مثل معروف فارسی که «ادب از که

آموختی، از بی ادبان» این نسل نمی خواهد مانند این نظام باشد، جوان ایرانی در سراسر زندگی اش تجربه کرده است که احترام نگذاشتن به حقوق فردی و تحمیل مذهب و باور سیاسی و شیوه زندگی و نوع پوشش به افراد انسانی چه اندازه دردناک است، و می خواهد آن گونه رفتار نکند؛ یعنی نسل شما اصول لیبرالیسم را در کوره آزمایش آموخته است، و نه التزاما از مطالعه آثار پوپر یا هایک؛ برای همین است که در این جنبش این اندازه حقیقت و صمیمیت و پایداری وجود دارد.

درباره مخالفین و مبارزین برون مرز، برای من همیشه داستانی تداعی می شود که می گویند مربوط به زمانی است که فرانسه پس از شکست ناپلئون در جدال برای بازگرداندن پادشاهی بود، تالران Talleyrand که بسیار به بازگرداندن پادشاهی به فرانسه علاقه داشت، وقتی دید هواداران سلطنت، بیش از مخالفین سرسختی و بی خردی نشان می دهند، گفت: «اینها نه چیزی آموخته اند و نه چیزی فراموش کرده اند.» این حکایت اگر درست باشد بی شباهت به مواضع پاره ای از ایرانیان برون مرز نیست؛ آنها هنوز در سال های پیش از انقلاب زندگی می کنند و تمام تلاششان به جای مبارزه با حکومت اسلامی، بر تصفیه حساب های گذشته تلف می شود. هر گروه می کوشد به دیگری ثابت کند نقش کم تری در به ثمر رساندن انقلاب اسلامی داشته است تا به گونه ای حساب خود را پاک کند.

امادر درون مرز جوانان درد مشترک دارند، دردی که در زندگی روزانه شان حضور دارد، کنار هم ایستاده اند تا این درد را درمان کنند؛ نسل جوان که درگیری های نسل گذشته را ندارد، پیشرو و جلو دار حرکت است و می داند تمام انرژی اش را می باید برای مبارزه با جمهوری اسلامی بگذارد نه بحث بر اختلاف بر سر نوع پرچمی که یک هم میهن همراه خود به تظاهرات می آورد؛ این نسل نمی گذارد مبارزه در مسیر اشتباه راه خود را گم کند. این البته از سویی باعث امیدواری است چون اصل مبارزه در ایران است ولی همان طور که شما فرمودید گاه برخوردهای ایرانیان برون مرز نومیدکننده یا حتی آسیب زننده است و من امیدوارم ما از مردم درون مرز که حقیقتا فرسنگ ها پیش تر از ما در حرکتند بیاموزیم، از گذشته بدرآییم و بیش ترین توان و تلاش خود را برای دفع شر حکومت اسلامی و پایه ریزی جامعه ای آزاد و مرفه متمرکز کنیم.